

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال نهم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۲

توانایی‌های فردوسی در شخصیت‌پردازی یکی از ویژگی‌های سبکی

مطالعه موردی: تحلیل شخصیت گرسیوز

(ص ۲۲۵-۲۰۸)

معصومه محمدنژاد (نویسنده مسئول)، علی محمد پشت‌دار^۲، مرتضی حاجی‌مزدارانی^۳،

علی اصغر کاکو جوبیاری^۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۱/۰۹

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۰۵/۲۵

چکیده

ادبیات به دلیل ماهیت و حوزه گسترده‌اش با دیگر رشته‌های علوم انسانی از جمله روان‌شناسی تناسب موضوعی دارد و قابلیت انجام پژوهش‌های بین‌رشته‌ای را داراست. *شاهنامه* از آثار مهم ادبیات فارسی است که آفریدگارش، فردوسی در توصیف شخصیت‌های کلیدی آن به گونه‌ای تصویر-پردازی کرده که با تحلیل‌های روان‌شناسی میتوان به لایه‌های پنهان روانی و شخصیتی ایشان دست یافت. این امر حاکی از نگاه دقیق شاعر به سرشت و روان آدمی و توصیف موشکافانه حالات نفسانی شخصیت‌هاست. از جمله این شخصیت‌ها میتوان به گرسیوز اشاره کرد که فردوسی به ارائه نشانه‌ها، توصیف رفتار و علل انگیزشی وی می‌پردازد. با بررسی این توصیف‌ها و نشانه‌ها و مقایسه آنها، میتوان نتیجه گرفت اختلال روانی گرسیوز منجر به قتل سیاوش میشود. در میان شخصیت‌های داستان سیاوش، گرسیوز ضد قهرمان است که در این مقاله علت روان‌شناسانه رفتار وی در «عقدۀ حقارت» فرض شده است. بنابر گزارش فردوسی میتوان علت پیدایش اختلال روانی را در گرسیوز نسبت به سیاوش در این موارد دانست: حسادت گرسیوز از فرّ و دست‌گاه سیاوش و حسادت به پیروزی سیاوش در کشیدن «کمان کی». همچنین برخی از ویژگی‌های رفتاری در گرسیوز هست که منجر به کشتن سیاوش میشود: خشم، نفرت، رشک و حسادت، هراس و

کلمات کلیدی: *شاهنامه*، فردوسی، گرسیوز، شخصیت‌شناسی، عقدۀ حقارت.

۱. دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)

masomemohamadnejad@yahoo.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (استاد راهنما)

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (استاد مشاور)

۴. دانشیار گروه روان‌شناسی دانشگاه پیام نور (استاد مشاور)

پیشینه تحقیق

فروید اولین پژوهشگری بود که با نگاه روانکاوانه، شخصیت‌های داستانی را در آثار شکسپیر بررسی کرد. چیزی نگذشت که شاگردش ارنست جونز^۱ شخصیت هملت را با توجه به تک‌گویی (مونولوگ)‌هایش روانکاوی نمود. بعدها مری بناپارت^۲ یکی از دیگر شاگردان فروید، به تحلیل روانکاوانه مؤلف و خالق اثر پرداخت. او کارش را با بررسی زندگی و آثار ادگار آلن پو آغاز کرد.

در ایران نیز، محمد صنعتی با *صادق هدایت و هراس از مرگ* و تحلیل‌های روان‌شناسانه در هنر و ادبیات؛ همچنین حورا یآوری با *روانکاوی و ادبیات* به تحلیل روانکاوانه آثار ادبی پرداخته‌اند. مقاله‌هایی نیز با توجه به دیدگاه‌های مختلف روان‌شناسی نوشته شده است.^۳ بر اساس دیدگاه مکتب روان‌شناسی آدلر و نظریه «عقدۀ حقارت» چند مقاله در ایران نگاشته شده است.^۴ در پژوهش حاضر نیز میکوشیم شخصیت گرسیوز با توجه به نظریه عقدۀ حقارت آلفرد آدلر تحلیل و بررسی شود.

مقدمه

ادبیات با دیگر رشته‌های علوم انسانی همچون روان‌شناسی، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، عرفان، تاریخ و... اشتراک و تناسب موضوعی دارد و پژوهش‌های بین‌رشته‌ای به نتایجی جالب میانجامد. در این میان رابطه ادبیات و روان‌شناسی از اهمیت و عمق بسیار زیادی برخوردار است.^۵ بسیاری از روان‌شناسان برجسته معاصر نظریه‌های روان‌شناسی خود را بر پایه آثار ادبی ارائه نموده‌اند.^۶ از جمله آلفرد آدلر نظریه خود را درباره عقدۀ حقارت^۷ از آثار شکسپیر و آثار نویسندگان

^۱ Ernest Jones

^۲ Manrie Bonaparte

^۳ به عنوان مثال مقاله «شخصیت ضد اجتماعی افراسیاب در شاهنامه فردوسی»، مقاله «بررسی اختلال شخصیت پارانوایی در بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی» و ...

^۴ به عنوان مثال مقاله «بررسی عقدۀ حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی بر اساس روایت بیهقی»، مقاله «شخصیت شناسی شغاد در شاهنامه» و مقاله «تحلیل روانشناسی اشعار صغالیگ بر اساس مکتب آدلر»

^۵ ← نظریه ادبیات؛ رنه وولک: ص ۹۸-۸۲.

^۶ به عنوان نمونه میتوان به فروید و نظریه‌های مربوط به عقدۀ ادیب و عقدۀ الکتراي او اشاره کرد که هر دو برگرفته از دو نمایشنامه معروف سوفوکل، نمایشنامه‌نویس معروف یونان باستان، است.

^۷ عقدۀ حقارت: مجموعه صفات، رفتار یا کردار که عمل یا کنش آنها بر کنار ساختن يك احساس کھتري دردناک است. احساس کھتري، منصور: ص ۱۴۶) این اصطلاح مشهور روان‌شناسي فردي براي نخستين بار توسط آدلر مطرح شد. گرچه بسیاری از دانشمندان علوم انسانی همچون: استاندهال، ژانه و [فروید] قبل از آدلر آن را به کار گرفته بودند اما تنها آدلر بود که با تشریح و توصیف دقیق و صحیح از عقدۀ حقارت، به آن عمق و مفهومی تازه بخشید و آن را اساس تمام

متأثر از وی یعنی استاندال و داستایوسکی برگرفته است. (← تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی، اسپربر: ص ۳۴)

آلفرد آدلر^۱ (۱۹۳۷-۱۸۷۰ م.)، روان‌شناس مشهور اتریشی، معتقد است:

«سرایندگان بزرگ جهان ادب به بسیاری از نکات مهم روان‌شناسی عمقی پی برده‌اند و این نکته‌ها در ترکیب خالص و اصیلی که آنها به شخصیت‌های زنده و فعال آثار خود بخشیده‌اند، قابل دید است آن‌طور که میتوان از برآورد آنها به مجموعه مسائل انسان رسید.» (روان‌شناسی فردی، آدلر: ص ۲۲۷)

شناخت عمیق و نگاه دقیق نویسندگان و شاعران بزرگ به انسان، روح و زندگی جاودان را به شخصیت‌های آثارشان بخشیده و باعث شده این شخصیت‌ها از چنان روح و روان پیچیده‌ای برخوردار باشند که بتوانند امروز موضوع پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرار گیرند.^۲ شاهنامه فردوسی نیز از سویی جایگاه روایت فردوسی از تمدن، فرهنگ، اساطیر و تاریخ ایران زمین است و از سوی دیگر پهنه بروز و نمود بینش تحلیلی و نگاه شاعرانه وی به رویدادها و شخصیت‌های گوناگون. در این میان، نگاه ژرف‌کاوانه فردوسی به شخصیت‌های اثرش به گونه‌ای است که میتوان نبوغ این شاعر را از رهگذر ایجاد تناسب میان پندار، گفتار و کردار شخصیت‌ها دریافت؛ بویژه هنگامی که به توصیف و تبیین لایه‌های درونی رفتار و روان ایشان میپردازد.^۳ توصیف‌ها و تصویرسازی‌های فردوسی از شخصیت‌های شاهنامه به گونه‌ای است که با مقایسه آنها و نظریه‌های

نظریات روان‌شناسی فردی قرار داد. (روان‌شناسی فردی، آدلر: ص ۵۵) آدلر فردی را که احساس‌های حقارت او به طور بیمارگونه‌ای شدید باشد به عنوان دارنده عقده حقارت توصیف میکند و معتقد است عقده حقارت اغلب به نوعی «عقده برتری جویی جبرانی»، که طی آن فرد مجبور است به هر قیمتی سرآمد شود، منتهی میشود. (نظریه‌های شخصیت، کارور: ص ۴۶۰) نیز ر.ک: (عقده حقارت، منوچهریان: صص ۱۶-۱۰) و (مروری بر نظریات آدلر، ناصحی: ص ۵۶).

^۱ Alfred Adler

^۲ البته این موضوع را نباید امری مطلق و همه‌جانبه دانست چراکه «بسیاری از آثار هنری از موازین روان‌شناسی هم‌عصر یا بعد از خود سرپیچی میکنند. سروکار هنر با وضعیت‌های نامحتمل و انگیزه‌های خیالی است. نمایشنامه‌ها و داستانها را نمیتوان به تمام معنی تحقیقات روانی یا عرصه نظریه‌ها دانست. این کتابها درامها یا ملودرامهایی هستند که در آنها وضعیت‌های مهیج اهمیتشان از انگیزه‌های روانی واقعی بیشتر است.» (نظریه ادبیات، ولك: ص ۹۷)

^۳ فردوسی عموماً شخصیت‌های شاهنامه را به سه گونه توصیف میکند: الف) توصیف صریح که در این گونه فردوسی آشکارا شخصیت درونی فرد را توصیف و قضاوت خود را بیان میکند؛ ب) توصیف رفتاری که در این گونه فردوسی با ارائه ویژگی‌ها و نشانه‌های رفتاری امکان شناخت نوع شخصیت درونی ایشان را فراهم می‌آورد؛ پ) توصیف ترکیبی که ترکیبی از دو گونه پیشین است.

شخصیت‌شناسی در دانش روان‌شناسی میتوان به نوع شخصیت روانی ایشان پی‌برد.^۱ بدیهی است یکسانی رفتار شخصیت‌های شاهنامه با نظریه‌های شخصیت‌شناسی امروز به معنای آگاهی فردوسی از این گونه نظریه‌ها نیست؛ اما میتواند دلیلی باشد بر نگاه دقیق و حکیمانه این شاعر در شناخت ژرفای طبیعت و واکنش‌های روانی آدمی، که قرن‌ها بعد توسط دانشمندان روان‌شناسی به صورت نظریه‌های مدون و قانون‌مند علمی درآمده است.

از جمله این شخصیت‌ها میتوان به گرسیوز اشاره کرد. گرسیوز بر اثر غلبه دیو حسادت کمر به قتل سیاوش میبندد و فردوسی آن‌چنان هنرمندانه و دقیق به توصیف و تبیین علت انگیزشی این قتل میپردازد که با بررسی کلیه این توصیف‌ها و نشانه‌ها و مقایسه آن با بیماری‌های روانی شناخته شده روان‌شناسی میتوان نتیجه گرفت گرسیوز به اختلال روانی عقده حقارت دچار بوده است. با مطالعه رفتار گرسیوز در داستان سیاوش به عنوان شخصیت منفی، این پرسش مطرح میشود که علت روان‌شناسانه رفتارهای وی چیست. در این مقاله بر اساس شواهد موجود در شاهنامه و تطبیق ویژگی‌های گرسیوز با نظریه عقده حقارت آدلر در تلاشیم به این پرسش پاسخ دهیم. حوزه پژوهش در این نوشتار مربوط به «روان‌شناسی ادبیات»^۲ از نوع مطالعه سنخها و قوانین روان‌شناختی موجود در آثار ادبی است.^۳

معنی لغوی گرسیوز

معنی لغوی گرسیوز دارنده استقامت و پایداری اندک است. (فرهنگ نام و نام‌گزینی، پارسامهر، ذیل واژه گرسیوز) در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «گرسیوز. [گ سی و آ] (خ) کرسیوز، در اوستا کرسوزده (از دو جزء: کرسه، لاغر و اندک، و زده، قوت، پایداری) به معنی استقامت و پایداری کم دارنده.»

گرسیوز حسود، جاه‌طلب و فتنه‌انگیز است و اوست که فتنه‌ها و فجایع را پی‌ریزی میکند. بطوری که افراسیاب با تحریک و توطئه گرسیوز خون سیاوش را میریزد.

۱. درباره نظریه‌پردازی روان‌شناسی بر اساس شخصیت‌های ادبی، ر. ک: (شبهه‌های نقد ادبی، دیچز: ص ۵۲۸) و (تاریخچه نقد ادبی، هال: ص ۱۸۹).

۲. عقده حقارت (Inferiority Complex) مجموعه صفات رفتار یا کردار که عمل یا کنش آنها بر کنار ساختن یک احساس کهنتری در دناک است. (احساس کهنتری، منصور: ص ۱۴۶)

۳. Psycho-literary.

۴. «منظور از روان‌شناسی ادبیات مطالعه روان‌شناختی نویسنده به عنوان نوع یا فرد، یا مطالعه فرایند آفرینش، یا مطالعه سنخ‌ها و قوانین روان‌شناسی موجود در آثار ادبی، یا سرانجام مطالعه تأثیر ادبیات بر خوانندگان یک اثر ادبی است (روان‌شناسی خوانندگان). به مفهوم دقیق کلمه، شاید فقط موضوع سوم به تحقیق ادبی تعلق داشته باشد» (نظریه ادبیات، ولک؛ ص ۸۲). واضح است موضوع این مقاله نیز در ارتباط با همین معنی سوم مطرح است.

کارکردهای گرسیوز

گرسیوز به افراسیاب نزدیک است و افراسیاب با او رایزنی و رازگویی میکند. معاشرت نزدیک سیاوش، شاهزاده ایرانی با افراسیاب تورانی، رشک گرسیوز را بر میانگیزد و او سرانجام موجب کشته شدن سیاوش میشود. کیخسرو شاه ایران و پسر سیاوش او را به کین‌خواهی پدرش میکشد. در شاهنامه گرسیوز در آغاز تصویر مثبت دارد ولی در ادامه داستان از او با عناوینی چون «گرسیوز دام‌ساز»، «گرسیوز فریبکار»، «حیله‌ساز» و «کینه‌جوی» یاد میشود. صفت‌های دیگر او در شاهنامه عبارتند از تیغ‌زن و شیرگیر و در بانوگشسب‌نامه از او با صفات تیزچنگ و بدفعال یاد شده است.^۱ در آغاز کتاب هفتم دینکرد درباره او نوشته شده است: «آمد به کیخسرو سیاوخشان که با آن افراسیاب تور جادو و خویشاوند نابکار او گرسیوز و گیرگان و بسیاری دیگر میرانندگان بدتر جهان را شکست داد و زد.»

افراسیاب در مرحله‌ای برای اعلام آشتی به سیاوش، گرسیوز را با اسبان و هدایای گرانبها به همراهی دوپست تن از نخبه سپاهیان نزد او فرستاد و پیشنهاد صلح کرد. سیاوش و رستم پس از یک هفته رایزنی این پیشنهاد را پذیرفتند.

در داستان بیژن و منیژه دستگیری بیژن به فرمان افراسیاب و توسط گرسیوز انجام میگیرد. اما اصلترین نقش گرسیوز دسیسه وی در کشتن سیاوش است.

علل اختلاف گرسیوز با سیاوش را میتوان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف) حسادت گرسیوز از فرّ و دستگاه سیاوش و موفقیت او در ساختن شهر سیاوش گرد که باشکوه ساخته شده بود.^۲

وقتی گرسیوز شکوه و جلال و بزرگی سیاوش را دید آتش حسادت در دلش شعله‌ور شد و کینه سیاوش را به دل گرفت.

۱. فردوسی بارها گرسیوز را با صفاتی در بردارنده کینه میخواند. در ۲۶ جای از این دو داستان (سیاوش و بیژن و منیژه) نام وی همراه با صفت آورده شده که شانزده مرتبه آن صفات منفی است. صفاتی چون: کینه‌جو، بدگمان، دام‌ساز، بدنژاد، بد فریب و ... و در بین این صفات منفی، کینه‌جویی با هفت مرتبه تکرار بالاترین بسامد را داراست. اما ده صفت مثبت هم - مثبت به معنای واقعی نیست - صفات جنگجویی است که تقریباً برای همه شخصیت‌های حماسه فردوسی کاربرد دارد. از قبیل جنگجو، نامجو، نیکنام، نامدار، تیغ‌زن و ...

۲. به کاخ فرنگیس رفتند شاد / بدید آن بزرگی فرخ نژاد

پرستار چندی به زرین کلاه / فرنگیس با تاج در پیشگاه

دل و مغز گرسیوز آمد به جوش / دگرگونه‌تر شد به آیین و هوش

به دل گفت: سالی چنین بگذرد / سیاوش کسی را به کس نشمرد

همش پادشاه‌هیست هم تخت و گاه / همش گنج و هم دانش و هم سپاه (شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۱، ب ۱۸۲۸-۱۸۲۳)

ب) شکست در زور آزمایی

عامل دیگر حسادت گرسیوز نسبت به سیاوش آن بود که سیاوش در دلاوری بین ترکان هم‌تا نداشت، و به آسانی از پس کشیدن «کمان کی» بر می‌آید. نیز مبارزه خواستن گرسیوز از سیاوش برای زور آزمایی که سیاوش به سبب احترامی که به او قایل بود آن را نپذیرفت؛ ولی در عوض مبارزه خواستن سیاوش از چند تن چون گروهی زره و دمور به طور همزمان و فایق آمدن بر آنها زمینه دشمنی گرسیوز را چند برابر کرد به طوری که بدگویی از سیاوش را نزد افراسیاب در پیش گرفت تا جایی که افراسیاب در صدد کشتن داماد خود بر آمد و او را در کمال ناباوری ناجوانمردانه به کام مرگ فرستاد.^۱

ج) علاقه افراسیاب به سیاوش

در این داستان افراسیاب کسی است که موجب شعله‌ور شدن آتش حقارت در گرسیوز می‌گردد. آنجا که به سیاوش نامه مینویسد و او را به توران دعوت میکند و در متن آن اینگونه اظهار میکند:

همه شهر توران بر نددت نماز/ مرا خود به مهر تو باشد نیاز
تو فرزند باشی و من چون پدر/ پدر پیش فرزند بسته کمر

۱.
بدو گفت گرسیوز ای شهریار
بیا تا من و تو به آردگاه
بگیریم هردو دوال کمر
ز ترکان مرا نیست هم‌تا کسی
به میدان کسی نیست هم‌تای تو
گر ایدونک بردارم از پشت زین
چنان دان که از تو دلاوترم
و گر تو مرا بر نهی بر زمین
سیاوش بدو گفت کین خود مگوی
جز از خود ز ترکان یکی برگزین
بدو گفت گرسیوز ای نامجوی
سیاوش بدو گفت کین رای نیست
ز یاران یکی شیر جنگی بخوان
بخندید گرسیوز نامجوی
به یاران چنین گفت کای سرکشان
نیوشنده بودند لب با گره
منم گفت شایسته کارکرد
سیاوش ز گفت گروهی زره
یکی نامور بود نامش دمور
بیامد بران کار بسته میان
سیاوش باورد بنهاد روی
به ایران و توران تو را نیست یار
بتازیم هر دو به پیش سپاه
به کردار جنگی دو پر خاشخیر
چو اسپم نبینی ز اسپان بسی
هم آورد تو گر به بالای تو
تورا ناگهان بر زخم بر زمین
به اسپ و به مردی ز تو برترم
نگردم بجایی که جویند کین
که تو مهتری شیر و پر خاشجوی...
که بامن بگردد نه بر راه کین
ز بازی نشانی نیاید بروی
نبرد برادر کنی جای نیست...
برین تیزنگ باگی بر نشان...
همانا خوش آمدش گفتار اوی...
که خواهد که گردد به گیتی نشان...
به پاسخ بیامد گروهی زره
اگر نیست او را کسی هم نبرد
برو کرد پرچین رخان پر گره...
که هم‌تا نبودش به ترکان به زور
به نزد جهانجوی شاه کیان
برفتند پیچان دمور و گروهی...

[چنان دان که کاووس بر تو به مهر/ بران گونه یک روز نگشاد چهر]
کجا من گشایم در گنج بست/ سپارم به تو تاج و تخت نشست
بدارمت بی‌رنج فرزندانوار/ به گیتی تو مانی زمن یادگار

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۴۸-۳۴۷، ب ۱۱۵۷-۱۱۵۳)

و نیز در زمان ورود سیاوش به توران:

پیاده به کوی آمد افراسیاب/ از ایوان میان بسته و پرشتاب

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۵۱، ب ۱۲۶۶)

و پس از آن در مسابقه چوگان بازی که افراسیاب سیاوش را مخاطب قرار داده میگوید:
تو فرزند مایی و زیبای گاه/ تو تاج کیانی و پشت سپاه

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۵۳، ب ۱۳۰۸)

و کم کم وابستگی شدیدی میان وی و سیاوش به وجود می‌آید که:
ز هرکش به توران زمین خویش بود/ و را مهربانی برو بیش بود
[به خویشان چنین گفت کو را همه/ شما خیل باشید و همچون رمه]

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۵۶، ب ۱۳۸۵-۱۳۸۴)

بدو داد جان و دل افراسیاب/ همی بی‌سیاوش نیامدش خواب

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۵۲، ب ۱۲۹۵)

و را هر زمان پیش افراسیاب/ فزونتر بدی حشمت و جاه و آب

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۵۸، ب ۱۴۴۴)

اوج علاقه افراسیاب به سیاوش را فردوسی در ابیات زیر آشکارا بیان میدارد:

سپهبد چه شادان چه بودی دژم/ بجز با سیاوش نبودی به هم
ز جهنم و ز گرسیوز و هرک بود/ به کس راز نگشاد و شادان نبود
مگر با سیاوش بدی روز و شب/ ازو برگشادی به خنده دو لب

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۵۶، ب ۱۴۰۴-۱۴۰۲)

در اینجا گرسیوزی که قبل از آمدن سیاوش مشاور و رازدار برادرش بود حال «در وحشت پایان‌ناپذیر کنارزده شدن توسط رقیب است» (منصور، ۱۳۵۸: ۲۰۵) همین عقده است که باعث میشود وی برای اثبات برتری خویش به خود، شاه و دیگران، به رابطه و پیوندی که میان او و سیاوش است چشم بر بندد.^۱ گرسیوز احترام گذاشتن افراسیاب به سیاوش را توهینی به خود

^۱ بعد از یافتن دختر جوانی در مرغزار توسط طوس و گئو - که بعدها مادر سیاوش میشود - خود را اینگونه معرفی میکند:

میدانند. وقتی گرسیوز به درگاه افراسیاب بازگشت شادی افراسیاب را در پرس و جو از حال سیاوش دید و باز هم کینه‌اش شدیدتر شد. با دلی پر از درد و کینه رفت و صبح روز بعد دوباره پیش افراسیاب رفت و بدگویی از سیاوش را شروع کرد. نکه کرد گرسیوز کینه‌دار/ بدان تازه رخساره شهریار همی رفت یک دل پر از کین و درد/ بدانگه که خورشید شد لاژورد همه شب بیچید تا روز پاک/ چو شب جامه قیرگون کرد چاک سر مرد کین اندر آمد ز خواب/ بیامد به نزدیک افراسیاب (شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۴، ب ۱۹۱۴-۱۹۱۱)

گرسیوز، ذاتاً موجودی حقیر است و شخص حقیر، توان دیدن بزرگی را ندارد. بخصوص که آن بزرگ سیاوش باشد. بر شاه رفتی زمان تا زمان/ بد اندیشه گرسیوز بدگمان ز هرگونه رنگ اندر آمیختی/ دل شاه ترکان برانگیختی چنین تا برآمد برین روزگار/ پر از درد و کین شد دل شهریار

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۷، ب ۱۹۸۸-۱۹۸۶) در شاهنامه، شخصیت گرسیوز در پلیدی و ناجوانمردی از افراسیاب چیزی کم ندارد و حتی گاهی نیز از او پیش میافتد. «نیکی و بدی در سیاوش و گرسیوز ذاتی است. هر دو در طلب نیاز به خویشتند که از آن یکی در هماهنگی با خدا و جهان است و از آن دیگری، در نابودی رقیبی که ناچار چون آفتاب میآید و این سایه را فرو می‌شوید. اینان مرد سود و زیان نیستند. رفتارشان از ذاتشان بر میخیزد.» (سوغ سیاوش، مسکوب: ص ۱۲۴)

د) عقده حقارت

بحث مربوط به احساس حقارت از نظریه‌های مهم آدلر و روان‌شناسی فردی است، «که مانند رشته نخ رنگینی در تمام حالات اختلال روانی کشیده شده است. در افراد دارای عقده حقارت «تلاشی روانی» آغاز به رشد میکند تا آنها به آن وسیله ترس و عدم کفایت خود را زیر سرپوش آن مخفی نگه دارند. آدلر این تلاش روانی را «ارزش‌طلبی» یا «آرزوی دستیابی به قدرت» نام داده است و مطابق با منظور او وظیفه این تلاش، در زندگی روانی سالم یا وضعیت بیمار آن

ورا گفت از مام خاتونیم/ ز سوي پدر بر فریدونیم

نیایم سپهدار گرسیوزست/ بران مرز خرگاه او مرکز است

و نیز ر.ک (زنان شاهنامه پژوهش و نقالی از آذر گشسب تا همای، حائری: ص ۱۴۴)، (از رنگ گل تاریخ خار، سرامی: صص ۸۳۷، ۹۶۵)

است که بر ضعف و عدم کفایت احساس شده غالب شود و بدین وسیله تعالی مجدد ایجاد نماید.» (روان‌شناسی فردی، آدلر: ص ۲۲۷)

آدلر احساس حقارت را کاملاً طبیعی میدانند و معتقد است که انسان بودن یعنی احساس «حقارت داشتن» که بطور ثابت و فعال فرد را به سوی کمال و «شدن» بر میانگیزد. (موساک ۱۹۹۹: ۸۰) «نکته غیرطبیعی و نابهنجار، تبدیل احساس حقارت به عقده حقارت است، بدین معنا که فرد برای رفع نقصها، ضعفها و کاهش احساس حقارتش به جستجوی جبران ناتوانیها^۱ و نقصهایش برآید که در اکثر موارد راههای غیر سالم و بعضاً ضد اجتماعی را بر میگزیند.» (تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی، اسپریر: ص ۱۳)

احساس حقارت در آدمی میتواند بر اثر عوامل بیرونی و یا درونی ایجاد شده باشد. عوامل درونی مواردی مثل زشتی ظاهر و ناتوانی عضوی و رنگ پوست، و عوامل بیرونی مسائلی نظیر جایگاه نامناسب طبقاتی فرد یا برخوردهای تبعیض‌آمیز است. احساس حقارت در این شرایط به عنوان عاملی زیربنایی و اساسی در تحریک انگیزه وارد عمل میشود؛ فرد در راه مبارزه با احساس کهنتری و رسیدن به هدف و ایده‌آل‌هایش میتواند دو حالت را تجربه کند: (۱) عقده حقارت^۲؛ (۲) جبران^۳ پس از آنکه احساس حقارت موجب انگیختگی فرد شد، وی در صدد بر میآید تا با کهنتری و احساس شکنجه‌آور ناشی از آن به مبارزه برخیزد و موجبات رهایی خویش را از این تنگنا فراهم آورد؛ ولی در صورتی که او به دلیل ضعف زیاد و یا بنا به هر دلیل دیگری نتواند بر حقارت خویش غلبه کند؛ آن احساس تلخ و جانکاه تشدید میشود و سرانجام یک مکانیسم سازش روانی ناقص که موسوم به عقده حقارت است به کار میافتد. (عقده‌ها، فرجی: ص ۶۶)

نشانه‌های رفتاری عقده حقارت در شخصیت گرسیوز

«آدلر تنفر، خشم، حسادت، تکبر، جاه‌طلبی و طمع را به عنوان صفتهای اصلی منش فرد پرخاشگر که از عقده حقارت او نشأت میگیرد بیان میکند.» (شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی، آدلر: صص ۱۵۷-۱۳۳) همچنین بر اساس دیدگاه آدلر صفات و ویژگیهای دیگری برای این افراد ذکر شده است: انتقام‌جویی، تناقض رفتاری، ظاهرسازی، خوفناکی، انعطاف و نرمش موضعی، هراس، استفاده ابزاری از دین و اعتقادات (تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی،

۱. جبران: بنا به تعریف آدلر عبارت از تار و پودی روانی است که پاره‌ای از افراد را به جبران و حتی جبران مضاعف کهنتری‌های بدنی یا روانی که از آن رنج می‌برند، وادار میکند. این افراد با کوشش خستگی‌ناپذیر وظیفه یا کنش بدنی یا روانی نارسایی خود را توسعه و گسترش میدهند (احساس کهنتری، منصور: صص ۱۴۴ - ۱۴۵).

۲. Inferiority complex

۳. Compensation .

اسپربر: صص ۱۱۳-۳۶) دارنده این عقده برای رسیدن به برتری و قدرت به هر حیلۀ پست و بی‌ارزشی دست می‌زنند، که تحمیل نمودن کارها و وظایف ناخوشایند، مطالبۀ خواسته‌های غیر واقعی و توهمی، توقع بیجا از دیگران داشتن، مقصّر دانستن دیگران نسبت به اشتباهات و قصورهای خود، تشویش و هراس داشتن و اصولاً هر راهکار دیگری را برگزیدن که ظاهراً حقارت وی را به صورت سود و منفعتی برای وی به دنبال داشته باشد. (ایون ۲۰۰۳: ۱۰۲) از جمله آنهاست. بر اساس گزارش و توصیف فردوسی زمینه‌های پیدایش احساس گرسیوز در برابر سیاوش را، می‌توان در علل زیر جستجو کرد:

۱) تنفر و انتقام‌جویی

یکی از ویژگیهای بارز در شخصیت گرسیوز و نوع رفتار وی تنفر است. تنفر به صورت آشکار وجود ندارد، بلکه خود را در لقایۀ نشان می‌دهد؛ برای مثال در لقایۀ یک رویکرد انتقادی سربسته ظاهر میشود، تنفر ممکن است آن قدر توسعه یابد که باعث شود فرد تمام روابط احتمالی خود با دیگران را از دست بدهد.^۱ گاهی اوقات میزان تنفر فرد با یک جرعه روشن میشود. (شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی، آدلر: ص ۱۵۸) تنفر مفرط در شخصیت گرسیوز باعث میشود وی افراسیاب را به کشتن سیاوش برانگیزد.

انتقام خود از جمله جبرانهای احساس کهنتری است که دارنده آن را وادار میکند بر اثر عیوب خود از دیگران انتقام گیرد. (احساس کهنتری، منصور: ص ۵۰)

«در حافظۀ فرد قدرت طلب هر رخداد کوچک و بزرگی که از دیدگاه او به نوعی توهین آمیز بوده یا هر چیزی که خاطر او را آزرده نموده، در ذهنش حک شده است. این افراد رنجیدگی را هرگز از یاد نمی‌برند. حس انتقام‌جویی از حس آزرده‌گی و رنجش بیش از حد ایشان نشأت می‌گیرد. عطش قدرت‌طلبی، بیماری افراد ضعیف و ناتوانی است که کینه همه را به دل گرفته‌اند و به خاطر ضعف و زبونی درونی به هیچ انسانی رحم نمیکنند که در واقع ناشی از انزوا و عدم وجود رغبت و علاقه اجتماعی و هجوم ترس و ناتوانی اخلاقی است.» (تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی، اسپربر: ص ۵۸)

۲) خشم

«به اعتقاد آدلر اولین واکنش به حس حقارت سائق (نیاز) پرخاشگری است.» (مروری بر نظریات آدلر، ناصحی: ص ۵۶) آدلر مسابقات رقابتی و حتی هنر را هم یکی از جنبه‌های نظامی

۱. مجموعه ویژگیهای رفتاری دارنده عقده حقارت، او را به سوی رفتارهای غیر اجتماعی میکشاند که از مجموعه این نوع رفتارها وی به فردی غیر اجتماعی و یا با روابط ناسالم تبدیل میگردد.

پرخاشگری بر می‌شمارد (همان: ص ۵۷) در تأیید همین نظریه است که گرسیوز به سیاوش اینگونه میگوید:

بدو گفت گرسیوز ای شهریار/ هنرمند و ز خسروان یادگار
هنر بر گهر نیز کرده گذر/ سزد گر نمایی به ترکان هنر

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۲، ب ۱۸۴۱-۱۸۴۲)

در واقع در پی نمایاندن هنر خویش است و وقتی در این هنرنمایی موفق نمی‌شود و سیاوش دوباره پیروز میدان است به او پیشنهاد مبارزه تن به تن می‌دهد که سیاوش با زیرکی تمام و شناختی که از کینه‌توزی وی دارد از آن سرباز می‌زند:

سیاوش بدو گفت کین خود مگوی/ که تو مهتری شیر و پرخاشجوی

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۳، ب ۱۸۶۸)

سیاوش به گمان خویش از کینه او جسته است؛ اما نمیداند که حتی با مبارزه کردن با سرداران سپاه وی - دموور و گروی زره - نیز از خشم وی در امان نخواهد ماند، این اقدامات عصبی، خصوصیتی از این افراد است که اگرچه سعی در پنهان نمودن آن داشته باشند باز هم آشکارا به چشم می‌خورد. عکس‌العمل گرسیوز پس از شکست سرداران وی دلیل بر آن است:

برآشفت گرسیوز از کار وی / پر از غم شدش دل، پر از رنگ روی

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۴، ب ۱۸۹۶)

خشم انفعالی است که مظهر و تجلی جاودانی قدرت‌طلبی و برتری‌جویی به‌شمار می‌آید. این احساس به روشنی نشان می‌دهد که هدفش از بین بردن سریع و با قدرت موانعی است که بر سر راه فرد عصبانی قرار دارد. فرد خشمگین فردی است که با جدیت، نیرو و توان خود را به کار می‌گیرد تا بر دیگران برتری یابد. تلاش فرد برای بازشناسایی گاه به شکل قدرت‌طلبی جاودانی در می‌آید. وقتی این اتفاق می‌افتد با افرادی روبه‌رو می‌شویم که به کم‌ترین محرک‌ها - که حسّ قدرت‌مندی آن‌ها را تحریک میکند - با خشم زیاد پاسخ می‌دهند. (شناخت طبیعت انسان/از دیدگاه روان‌شناسی، آدلر: ص ۱۸۴)

خشم نیز یکی از ویژگی‌های شاخص گرسیوز نسبت به سیاوش است که باعث می‌شود با محرک صلح‌جویی روحیه سیاوش، خشم و نفرت و انتقام‌جویی او از مرحله درونی به مرحله عمل برسد. این که گرسیوز، با رفتار مهرآمیز سپاهیان به سیاوش وی را مثال بی‌همتای بزرگی می‌بیند و بر آن می‌شود نام او را از جهان بردارد، ناشی از همین خشم و حسادت است؛ چراکه افراد خشمگین حقیر نمیتوانند افراد بالاتر یا هم‌سطح خود را تحمل کنند و تنها زمانی خوشحالند که خودشان بالاتر از

همه باشند. در نتیجه چشمانشان همیشه تیز است و حالت دفاعی دارند تا مبادا کسی زیاد به آنها نزدیک شود یا قصد برابری با ارزشهای برتری‌جویانه آنها را داشته باشد. (همان: ۱۸۵) آدلر میگوید: «قدرت طلبی افراد خشمگین بر اساس احساس حقارت بوده است. هر انسانی که قدرت خود را شناسایی میکند، تحت ضرورت بروز دادن این حرکات و رفتارهای تهاجمی و خشن قرار دارد. هرگز نباید این حقیقت را نادیده گرفت، که در غلیان خشم، گستره و طیف حقارت به روشنی تمام دیده میشود. ترفند مبتذل و پیش پا افتاده این است که فرد بالا رفتن ارزش خود را در گرو بدبختی دیگران میدانند.» (همان: ۱۸۶)

گرسبوز نیز، سیاوش و نام او را بزرگترین مانع برتری‌جویی خود میدانند، بنابراین نهایت همتش این است که با حذف نام سیاوش خود را نام‌آور سازد. او دچار هراس پرخاشگرانه و خواهان قدرت است و برنمی‌تابد که سرزمین توران و گنگ دژ و سیاوشگرد تحت نفوذ سیاوش باشد بلکه میخواهد قدرت فقط از آن افراسیاب و خودش باشد.

«عقدۀ حقارت وقتی به وجود می‌آید که انسان در مقابل مشکلی قرار می‌گیرد که برای حل آن آمادگی نداشته و بدین جهت تصور میکند که قدرت حل آن را ندارد و عصبانی میشود و غضب اولین و بارزترین علامت عقدۀ حقارت است.» (مفهوم زندگی را دریابید، آدلر: ص ۵۷) «فرد مستبد دارای عقدۀ حقارت اگر سر به زیر و فروتن است، فقط برای رسیدن به اریکه قدرت است. در این راه اگر لازم ببیند، به زانو می‌افتد، زمین را میبوسد و این را به آن امید انجام میدهد که روزی از فراز تخت قدرت، ناظر زانو زدن دیگران و ناکامی آنها باشد، تمام این تناقض‌گوییها به مانند عناصری هستند که در مجموع یک پیکره واحد را تشکیل میدهند و در موقعیتی رفتار او را تحت تأثیر قرار میدهند.» (تحلیل روان‌شناختی/ استبداد و خودکامگی، اسپربر: ص ۳۶)

در گرسبوز ویژگیهای همچون: نفرت، حسد، خشم و بی‌رحمی که از پیامدهای رفتاری عقدۀ حقارت است نیز آشکار است. این موضوع با این سخن آدلر کاملاً مطابقت دارد که میگوید:

«مبالغه و اغراق نیست که بگوییم تمام صفات منش به صورت همزمان بروز میکنند و از این رو، وقتی فرد یکی از صفات را کشف میکند، پیش‌بینی عجیبی نیست اگر بگوییم دیگر صفات هم در آن شخص وجود دارد.» (شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی، آدلر: ص ۱۵۶)

فردوسی در جای جای داستان سیاوش و همچنین بیژن و منیژه نموده‌های پرخاشگری وی را ذکر میکند در مسیر بازگشتن از سیاوشگرد، در دادن خنجر آبگون خویش به گروهی زره برای بریدن سر سیاوش، در قصد اجرای بی‌چون و چرای فرمان شاه خشمگین در مورد فرنگیس^۱، در برخورد وی با بیژن در کاخ منیژه، و سرانجام تنبیه منیژه به فرمان افراسیاب.^۱

۱. به گرسبوز بد نشان شاه گفت / که او را به کوی آورید از نهفت

با وجود اینکه فرنگیس و منیژه برادرزاده‌های وی و هم‌خونش بودند؟!^۲ آیا جز عقدهٔ حقارت در برابر افراسیاب انگیزهٔ دیگری می‌تواند وی را به این رفتار پلید وا دارد؟! در این دو ماجرا اگر پیران نبود هم بیژن و منیژه و هم فرنگیس و کیخسرو در آتش پرخاشگری گرسیوز و افراسیاب به همان سرنوشت شوم سیاوش و اغریث دچار میشدند.

۳) حسادت

«حسادت زمانی بروز می‌کند که فرد این احساس را داشته باشد که دیگران به او اهمیت نمیدهند یا فکر کند مورد تبعیض قرار گرفته است. حسادت از رهگذر تصور منفی فرد نسبت به نوع رفتار دیگران پدید می‌آید و بیشتر جنبهٔ تخریبی پیدا میکند.» (شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان-شناسی، آدلر: صص ۱۵۴-۱۵۳) کلیهٔ عوامل ایجاد حسادت در گرسیوز نسبت به سیاوش وجود دارد؛ نخستین عاملی که زمینهٔ کینه‌جویی گرسیوز را در پی داشت حسادت او از فر و دستگاه سیاوش بود و موفقیت او در ساختن شهر سیاوش گرد که با شکوه ساخته شده بود. همچنین اینکه سیاوش در بین تورانیان محبوبیت دارد. در مجموع گرسیوز در هر زمینهٔ قدرت و محبوبیت که خود را با سیاوش مقایسه میکند، کاستیها خویش را میبیند؛ از این رو، بر آن میشود با رویکردی تخریبی با سیاوش برخورد کنند.

۴) ترس و هراس

«ترس و هراس در نهاد شخصیتی دارندهٔ عقدهٔ حقارت جای دارد.» (ایون ۲۰۰۳: ۱۰۲) گرسیوز نیز از سیاوش در بیم و هراس است؛ این که گرسیوز تصمیم به قتل سیاوش میگیرد ریشه در اعماق شخصیت حقیر او دارد؛ زیرا هرگاه «ترس در اعماق ضمیر فرد [ادرای عقدهٔ حقارت] خانه کند [او] از گروه آدم‌های ستیزه‌جو و متجاوز^۳ باشد، در این صورت برای رهایی از احساس ترس و حقارت و تحمیل شخصیت خویش بر

ز پرده به درگه بریدش کشان / بر روز بانان مردم کشان

بدان تا بگیرند موی سرش / بدزدند بر همه چادرش

زندش همی چوب تا تخم کین / بریزد برین بوم توران زمین (شاهنامهٔ فردوسی، ص ۳۹۰، ب ۲۳۵۸-۲۳۶۱)

۱. وز آن جا به ایوان آن دخترش / بیاورد گرسیوز آن لشکرش

همه گنج و گوهر به تاراج داد / از این بدره بستد بدان تاج داد

منیژه برهنه به یک چادرا / برهنه دو پای و گشاده سرا...

بدو گفت اینک تو را خان و مان / زواری بدین بسته تا جاودان (شاهنامهٔ فردوسی، ص ۶۴۸، ب ۴۲۹-۴۳۳)

۲. بدون در نظر گرفتن خویشاوندی و پیوند گرسیوز با سیاوش.

۳. آدلر افراد روان‌نژند (Neurosis) را بر اساس میزان نیروی درونیشان به سه گروه تقسیم میکند: افراد پرخاشگر و ستیزه-جو (Type Ruling)، افراد وابسته (Leaning) و افراد منزوی (Avoiding)

دیگران، رفتاری جسارت‌آمیز و تجاوزکارانه از خود نشان می‌دهد.» (عقدۀ حقارت، منوچهریان؛ ص ۱۴)

آنهمه تعریفی که از سیاوش میشود، نتیجه‌اش چیست؟ در این داستان گرسیوز از دشمنی، کینه و خونریزی کوتاه نمی‌آید و همواره افراسیاب دهن‌بین را پر می‌ند تا نهایت دستور قتل سیاوش صادر میشود و ناجوانمردانه به قتل میرسد. سیاوش، این نماد پاکی و مظلومیت، به تیغ قهر و کین گرسیوز گرفتار می‌آید و در نهایت قساوت سر از بدنش جدا میشود.

۵) تکبر

«تکبر نقطه‌ی مقابل احساس اجتماعی است و وجود یکی وابسته به نبود دیگری است.» (شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی، آدلر: ص ۱۴۵) «ابتدایی‌ترین مشکل [و پیامد] تکبر، این است که افراد مغرور خودشان را انسان‌های مهمی تصور میکنند و با رفتار بی‌شرمانه خود احساس بزرگی و برتری میکنند.» (همان: ص ۱۴۷-۱۴۶) «منش فرد متکبر زمانی ارضا میشود که با ترفندهای خاصی، خود را به دیگران برتری بخشد و با انتقاد شدید، منش دیگران را جریحه‌دار کند. وقتی برای شخصیت افراد بااحترام ارزش قائل باشیم، در واقع به شخصیت فرد متکبر توهین میکنیم. تنها از همین نکته به نتایج گسترده‌ای میرسیم و درمی‌یابیم که چگونه احساس ضعف و بی‌کفایتی در شخصیت یک فرد به طور عمیق ریشه دوانیده است.» (همان: ص ۱۳۸) آوازه سیاوش در میان سپاهیان، منش گرسیوز را جریحه‌دار میکند و او که خودبینی در عمق وجودش ریشه دوانیده دستش به خون سیاوش آلوده می‌شود.

گاهی فرد دچار عقدۀ حقارت، حتی «اگر فرد مورد نظر هیچ عیبی هم نداشته باشد برای او عیوبی می‌تراشد» (احساس کهنتری، منصور: ص ۳۸) و اینجاست که به جبران بدگویی و دروغ نیز دست می‌بازد.

در مسیر بازگشت از سیاوش‌گرد:

برهشان سخن رفت یک با دگر/ از آن پر هنر شاه و آن بوم و بر
چنین گفت گرسیوز کینه‌جوی/ که ما را ز ایران بد آمد بر وی
یکی مرد را شاه از ایران بخواند/ که از ننگ ما را به خوی در نشاند
دو شیر ژیان چون دموری و گروی/ که بودند گردان پرخاشجوی
چنین زار و بیکار گشتند و خوار/ به چنگال ناپاک تن یک سوار

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۴، ب ۱۹۰۶-۱۹۰۲)

و:

چهارم بیامد به درگاه شاه/ پراز بد روان و زبان پرگناه

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۸۱، ب ۲۱۲۰)

«زبان پرگناه» اشاره‌ای به بدگویی است. گرسیوز نه تنها از سیاوش نزد افراسیاب دروغ میگوید:

سیاوش نکرد ایچ بر کس نگاه/ پذیره نیامد مرا خود به راه

سخن نیز نشیند و نامه نخواند/ مرا پیش تختش به زانو نشانند و ...

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۸۱-۳۸۲، ب ۲۱۲۴-۲۱۲۵)

بلکه برای رسیدن به هدف خود حاضر میشود درباره برادرش افراسیاب هم نزد سیاوش بدگویی کند:

سپهدار ترکان از آن بتر است/ کنون گاو پیسه به چرم اندر است

ندانی تو خوی بدش بی‌گمان/ بمان تا بیاید بدی را زمان

نخستین ز اغریث اندازه گیر/ که بر دست او کشته شد خیره خیر

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۹، ب ۲۰۴۱-۲۰۳۹)

و باز بر این بدگویی با جزئیات بیشتری تأکید میکند^۱ و این تأکید دروغهای وی را نیز شامل میشود:

بر شاه رفتی زمان تا زمان/ بد اندیشه گرسیوز بدگمان

ز هر گونه رنگ اندر آمیختی/ دل شاه ترکان برانگیختی

(شاهنامه فردوسی، ص ۳۷۷، ب ۱۹۸۶-۱۹۸۷)

نتیجه‌گیری

گرسیوز در داستان سیاوش، پلیدی و پستی و تبهکاری و ناجوانمردی و دورویی خود را به اوج میرساند به گونه‌ای که افراسیاب را نسبت به سیاوش و بالعکس بدبین میسازد. وی مودیانه خود را نیکخواه و پشتیبان هر دو نشان میدهد و در نهایت افراسیاب را وا میدارد تا سیاوش را بی‌گناه بکشد. گرسیوز با دمدمه و افسونی که بر افراسیاب خواند و پی‌ریزی توطئه‌ای که باعث ایجاد

^۱ بدو گفت گرسیوز ای مهربان / تو او را بدان سان که دیدی بدان
نخست آن که داماد کردت به دام / به خیره شدی زان سخن شادکام
و دیگر کت از خوبستن دور کرد / برونی بزرگان یکی سور کرد
بدان تا تو گستاخ باشی به اوی / فروماند اندر جهان گفتگوی
ترا هم ز اغریث ارجمند / فزون نیست خویشی و پیوند و پند

سوءظن در طرفین گردید، به هدف شوم خود، که همانا کشتن سیاوش بود رسید، تا مرهمی بر درد حقارت خود نهد. هر پنج دیو^۱ بر گرسیوز چیره‌است. با تحلیل و شناسایی خصوصیات و نشانه‌های رفتاری گرسیوز و صفات و منش وی^۲ ویژگیهایی همچون: آز و طمع، نفرت، خشم، حسادت، ترس و تکبر به دست می‌آید و از رهگذر مقایسه این ویژگیها با نشانه‌ها و حالات روانی دارندگان عقده حقارت به این نتیجه میرسیم که گرسیوز دچار عقده حقارت بوده است. در این میان فردوسی با هنرمندی و دقت تمام ویژگیهای رفتاری و شخصیتی گرسیوز را آنچنان به تصویر کشیده و توصیف نموده که امروز میتوانیم روان نژند وی را با نظریه عقده حقارت آدلر در دوره معاصر قابل تطبیق بدانیم. گرسیوز با اعمالی که مرتکب میشود ثابت میکند آدمی که آزمند، حسود، خودکامه، سلطه‌گر و کینه‌جو شد، در ناآرامی، نابه‌سامانی و ویرانگری، آرامش میجوید و چون به آن نمیرسد، وحشی‌تر و درنده‌خوتر میشود. گرسیوز نشانه‌های آشکار این عصیانگری و پلیدی روح است و سیاوش نقطه مقابل وی است و در این‌جا اسطوره خیر و شر تکرار میشود. گرسیوز از نگاه فردوسی، نماد آشکاری از سقوط انسان در سیاهچال گناه و تباهی است.

فهرست منابع

کتابها:

۱. احساس کهتری. منصور، محمود. ۱۳۵۸. تهران: رشد.
۲. از رنگ گل تا رنج خار. سرامی، قدمعلی. ۱۳۸۳. چ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. تاریخچه نقد ادبی. هال، ورنان. ۱۳۷۹. ترجمه احمد همّتی. تهران: روزنه.
۴. تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی. اسپربر، مانس. ۱۳۷۹. ترجمه علی صاحبی. تهران: ادب و دانش.

۱. در متون پهلوی هر یک از خواهشهای نفسانی را یک دیو دانسته‌اند: آز، خشم، کین، نیاز، رشک (فرهنگ شاهنامه، رواقی: صص ۵۷۴-۵۷۳) در شاهنامه نیز آمده است: تو چون چیره باشی برین پنج دیو // پدید آیدت راه کیهان خدیو (شاهنامه فردوسی، ج ۸، ص ۱۴۴۷، بیت ۲۸۶)

۲. منش انسان بازتابی است از یک حالت آمیزش محکم و دائمی موجود بین احساس تعاون و تلاش ارزش‌جویی (روان‌شناسی فردی، آدلر: ص ۶۳) صفات منش تنها تجلی ظاهری سبک زندگی و الگوی رفتار هر فرد است، چنان‌که ما را قادر میسازد تا نگرش فرد را نسبت به محیط، هم‌نوع و جامعه‌ای که در آن زندگی میکند، دریابیم و ببینیم که او در زندگی چگونه تلاش میکند. صفات منش ابزار هستند، ترفند‌هایی که هر فرد برای یادگیری و مهم شدن به کار میبرد، شکل‌بندی صفات در شخصیت فرد به معنای روش زندگی آنهاست. (شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی، آدلر: ص ۱۱۳)

۵. روان‌شناسی فردی. آدلر، آلفرد. ۱۳۷۰. ترجمه حسن زمانی شرفشاهی. تهران: تصویر.
۶. زنان شاهنامه پژوهش و نقالی از آذر گشسب تا همای. حائری، جمال الدین. ۱۳۸۳. چ اول، تهران: پیوندنو.
۷. سوگ سیاوش. مسکوب، شاهرخ. ۱۳۵۷. تهران: انتشارات خوارزمی.
۸. شاهنامه. فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۷. ج ۳ و ۵، براساس چاپ مسکو. تحت نظر ی. ا. برتلس، چ ۱. تهران: مؤسسه سوره.
۹. شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی. آدلر، آلفرد. ۱۳۷۹. ترجمه طاهره جواهرساز. تهران: رشد.
۱۰. شیوه‌های نقد ادبی. دیچز، دیوید. ۱۳۷۳. ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلام‌حسین یوسفی، چ ۴. تهران: علمی.
۱۱. عقده حقارت. منوچهریان، پرویز. ۱۳۵۸. تهران: گوتنبرگ.
۱۲. عقده‌ها. فرجی، ذبیح ا. ۱۳۵۲. تهران: کاویان.
۱۳. فرهنگ شاهنامه. رواقی، علی. ۱۳۹۰. دو جلد. تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.
۱۴. فرهنگ نام و نام‌گزینی. پارسامهر، اسدالله. ۱۳۸۵. تهران: سیروان.
۱۵. مفهوم زندگی را دریابید. آدلر، آلفرد. ۱۳۵۶. ترجمه ناهید فخرایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۶. نظریه ادبیات. ولک، رنه و وارن آوستن. ۱۳۸۲. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. نظریه‌های شخصیت. کارور، چارلز. اس؛ مایکل اف. شمایر. ۱۳۷۵. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۸. نقد ادبی. شمیسا، سیروس. ۱۳۷۸. چ ۱. تهران: فردوس.
19. Boeree, George. (1/9/2008), Alfred Adler, "Personality Theory", <http://webpace.ship.edu/cgboer/adler.html>.
20. Ewen, Robert, (2003) *an Introduction to Theories of Personality*, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates.
21. Mosak, Harold; Michael .P. Maniaci, (1999). *A Primer of Adlerian Psychology (The analytic - behavioral - cognitive psychology Adler)*, London: Routledge.

مقالات:

۱. «بررسی اختلال شخصیت پارانویایی در بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی». صمصامی شیرین، عبدالهی سمیه. ۱۳۹۳. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، ش ۲۶. صص ۴۳۶-۴۲۱.

۲. «بررسی عقده حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی بر اساس روایت بیهقی». قوام ابوالقاسم و قبول احسان. بهار ۱۳۸۶. *ادب پژوهی*. ش ۱. صص ۴۹-۶۸.
۳. «تحلیل روانشناختی اشعار صعاليك بر اساس مکتب آدلر». عرب عباس، حق پناه یونس. ۱۳۹۰. *زبان و ادبیات عربی*، ش ۵. صص ۱۴۴-۱۱۵.
۴. «شخصیت ضد اجتماعی افراسیاب در شاهنامه فردوسی». تجلیل، جلیل و ۱۳۹۲. بهار ادب، ش ۲۰. صص ۱۱۱-۱۳۰.
۵. «شخصیت شناسی شغاد در شاهنامه». قبول احسان و محمدجعفر یاحقی. ۱۳۸۸. *جستارهای ادبی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد)*. ش م. ۱۶۴. صص ۸۱-۶۵.
۶. «مروری بر نظریات آدلر». ناصحی، عباس علی و فیروزه رئیسی. ۱۳۸۶. *تازه‌های علوم شناختی*. س ۹. ش ۱. م. ۳۳. صص ۶۶-۵۵.

Quarterly Journal methodologies of Persian poetry and prose (Bahar-e-adab)
Scientific – Research
Volume 8 – No 4 – Summer 2015 – Serial No. 32

Ferdowsi's characterization ability, one of his epic style

Case study: Garsivar'z character analysis

*M. Mohamadnejad*¹; *A. Poshtdar*²; *M. Hajimazdarani*³;
*A. Kakujuybari*⁴

Abstract:

Literature, Because of its broad nature, has thematic analogy with other humanities subjects like psychology and it has ability of performing interdisciplinary research. Shahnameh is one of the most important works of Persian literature which its creator, Ferdowsi, describes its key characters in such a way that one can obtain their Hidden psychological and personality aspects with psychological analysis. This implies poet's careful look at human psyche and nature. Among these characters one can mention Garsivaz which Ferdowsi describes his behavior and motivation. By considering this descriptions and signs and comparison of them, one can conclude that Garsivaz's Neurosis leads to the death of Siavash. Among characters of Siavash's tale, Garsivaz is anti-hero which in this paper his psychological motives of his behavior are supposed to be because of "inferiority complex". Based on Ferdowsi's report, neurosis of Garsivaz is because of: his jealousy to Siavash's power and his envy to Siavash's victory in dragging "Kaman Key". In addition, some of the Behavioral characteristics of Garsivaz which lead to killing of Siavash are: anger, hatred, envy and jealousy, fear and...

KeyWords: *Shahnameh, Ferdowsi, Garsivaz, Characterology, inferiority complex.*

¹ . PhD student of Farsi literature of Payame Noor University, Tehran center (Corresponding Author)

masomemohamadnejad@yahoo.com

² . Associate Professor of Farsi literature department of Payame Noor University (Supervisor)

³ . Assistant professor of Farsi literature department of Payame Noor University (Advisor)

⁴ . Associate professor of psychology department of Payame Noor University (Advisor)

